

پیران دموکراسی مصلحتی؛ راهی برای کاهش نفرت

گفت و گو با مهندس حسن خسروی زاده

■ از این که وقت خود را در اختیار خوانندگان نشریه گذاشته‌اید و در این مصاحبه زنده شرکت نمودید تشکر می‌نمایم. امیدواریم با توجه به تجربیات مستمر ۵۷ ساله جنابعالی در تمامی سطوح صنعت نفت ایران اعم از اکتشاف، مهندسی مخزن، تولید، پالایش و بازاریابی؛ خوانندگان نشریه بتوانند در پاسخ به سؤالات پنجگانه از دیدگاه‌های کارشناسانه شما بهره‌مند گردند.

□ با تشکر از پیگیری دست اندرکاران نشریه چشم‌انداز ایران و طرح پرسش‌های پنجگانه مبتنی بر مقاله آقای ادوارد ال. مورس که در فصلنامه "انرژی آکسفورد" چاپ شده است؛ در پاسخ به آنها چند نکته به نظر ضروری می‌رسد که به اجمال توضیح داده خواهد شد.

مقدمتاً در خصوص میزان سیطره و نفوذ نئوکان‌ها در حاکمیت آمریکا باید توجه داشت که گرچه اکنون توهمی ایجاد شده است که آنها سازندگان اصلی سیاست آمریکا هستند و علی‌رغم این که بخشی از حکومت نیز در اختیار آنهاست، اما در جامعه بزرگی مثل آمریکا گروه‌های متعدد و ذی‌نفوذ مانند مراکز تحقیقاتی و دانشگاهی، اساتید، نخبگان، NGOها و متفکران صاحب‌نظر با عقاید برجسته و گروه‌های صاحب منافع اقتصادی وجود دارند که نقش آفرینی می‌نمایند. چنانچه مشاهده می‌گردد تصمیماتی که در قسمت‌های مختلف گرفته می‌شود و در بسیاری از موارد تقریباً مغایر نظریات نئوکان‌ها می‌باشد و با آنها هماهنگی ندارد. به نظر می‌رسد تفکر نئوکان‌ها که در دو یا سه دهه قبل شکل گرفته است، اکنون در دوران بلوغ خود از طریق برجستگان آنها که شامل یک هسته چند ده نفره می‌باشد، در قالب مقامات اجرایی و سیاستگذاری بازتاب یافته است.

نکته اول، در دوران جنگ سرد، آمریکا به عنوان کانون سرمایه‌داری جهانی، مبارزه اقتصادی را مؤثرترین ابزار مقابله با دشمن اصلی خود یعنی اتحاد شوروی و کمونیسم می‌دانست. این برنامه در راستای محروم کردن شوروی از دستیابی به منابع مالی به منظور توسعه تکنولوژیک و استفاده از دستاوردهای علوم و فنون جدید طراحی شده بود. به خصوص پس از پرتاب اولین ماهواره اتحاد شوروی به فضا در حوالی سال ۱۹۶۰ (که موجب شگفتی دنیا و تا حدودی تحقیر علمی آمریکایی‌ها شد) اهمیت این مبارزه آشکارتر گردید، به طوری که کندی رئیس‌جمهور آمریکا متعهد شد تا ده سال دیگر با فرستادن انسان به ماه این عقب‌ماندگی علمی را جبران نماید.

در راستای سیاست کلی مذکور، خروج آمریکا از معاهده "برتون-وودز" در ابتدای دهه هفتاد میلادی که به مفهوم قطع رابطه دلار-طلا بود، سبب شناوری قیمت طلا و افزایش بی‌رویه بی‌بهای آن گردید. سرمایه‌داری آمریکا به پشتوانه منابع عظیم مالی خود در دوران افزایش قیمت‌ها شروع به خرید طلا و ذخیره‌سازی آن نمود تا حدی که قیمت طلا از ۳۲ دلار به حدود ۶۰۰ دلار در هر اونس رسید.

در این روند، شوروی که دارای منابع مهم طلا بود، سرمایه‌گذاری عظیمی در جهت افزایش ظرفیت تولید آن نمود. طبیعی است که به واسطه افزایش قیمت طلا، قیمت‌های عمومی نیز افزایش یافت و از جمله هزینه تولید طلا نیز بالا رفت. در مقطع بهره‌برداری از ظرفیت ایجادشده، آمریکا با سرازیر ساختن طلای انباشته خود به بازار سبب کاهش شدید قیمت آن گردید تا جایی که قیمت معاملاتی به حد قیمت تمام‌شده طلا رسید. در این شرایط اتحاد

علی‌رغم این که در
مقاطع محدودی از
زمان، آمریکا بنا به
مقاصد سیاسی و یا
اقتصادی و تجاری
برای حل بحران و
برون‌رفت از آن،
ممکن است از
قیمت‌های پایین نفت
دفاع نماید، اما
قاطعانه باید گفت که
در درازمدت به شکل
اجتناب‌ناپذیری
به دنبال متعادل
نمودن قیمت نفت
می‌باشد و از
قیمت‌های پایین دفاع
نخواهد کرد

شوروی از ارزش افزوده حاصل از تولید طلا محروم شد و این ضربه مهمی به منابع مالی آن کشور بود. از سوی دیگر در صحنه نفت، سلسله تحولاتی به وقوع پیوست که در نهایت منجر به پذیرش اوپک از طرف کمپانی های بزرگ نفتی Majors و غرب گردید و همزمان نیز افزایش قیمت نفت مورد پذیرش آنها قرار گرفت. در این روند، قیمت نفت از یک دلار و شصت و پنج سنت در هر بشکه به کمی بیش از دودلار تجاوز کرد و سپس به صورت جهشی تا ۲۲ دلار در هر بشکه افزایش یافت.

شوروی با از دست دادن منابع مالی حاصل از طلای خود و با وجود ذخایر عظیم گاز و نفت و به دنبال افزایش قیمت نفت، درصدد استفاده وسیع و ظرفیت سازی در بخش انرژی به منظور بهره برداری از منابع مالی حاصل از تولید و فروش این محصولات برآمد. اما آمریکا با اعمال تحریم در صدور تکنولوژی و تجهیزات مورد استفاده در صنعت گاز و همچنین تحریم خرید گاز شوروی سبب گردید تا هزینه دستیابی این کشور به تجهیزات و تکنولوژی بسیار گران شود و عملاً هزینه سرمایه گذاری در بخش انرژی چندبرابر افزایش یابد. شوروی نیز نیازمندی های مالی خود را جهت توسعه ظرفیت از طریق رجوع به بازارهای سرمایه و کشورهای اروپایی تأمین نمود و این امر به بهای استقراض بسیار گسترده ای صورت پذیرفت و چون خرید گاز هم مورد تحریم قرار گرفته بود، گاز بسیار ارزان به تنها خریدار آن که اروپا بود فروخته شد.

وقوع حوادثی همچون انقلاب اسلامی ایران و برآورد کاهش ذخایر نفت جهان تا حد سی سال مصرف دنیا،... سبب افزایش متوالی قیمت نفت گردید. در این مقطع کشورهای صاحب سرمایه اقدام به ذخیره سازی نفت نمودند و هنگامی که قیمت به ۳۴ دلار و در مواردی ۴۰ دلار در هر بشکه رسید، ذخیره موجود را وارد بازار کردند. این وضع سبب شد تا ابتدا قیمت به ۳۲ دلار و سپس ۲۸ دلار تنزل یابد. در این وضعیت از قیمت، اوپک برای حفظ سطح قیمت ها، "نظام سهمیه بندی درونی" را پیاده نمود اما با غلبه هواخواهان "استراتژی سهمیه بازار" در برابر طرفداران "استراتژی حفظ قیمت در اوپک"، با تولید و عرضه نفت خیلی بیشتر از سهمیه ها، ناگهان بازار نفت با عرضه اضافی روبه رو گردید و سقوط قیمت ها آغاز شد. این شرایط همزمان با آمادگی شوروی برای ورود به بازار و بهره گیری از ظرفیت های جدید نفت و گاز خود بود، اما وضعیت به گونه ای شد که درآمدهای حاصل از فروش گاز حتی کفاف بازپرداخت اقساط وام های اخذ شده را نمی نمود (ده دلار برای هر بشکه نفت و قیمت های متناظر آن برای گاز). به عبارتی داستان طلا به گونه ای دیگر تکرار شد و این ضربه مجدد به اقتصاد شوروی در کنار عوامل دیگر سبب فروپاشی آن کشور گردید. با توصیف وضعیت فوق و عملی عدم این کشور در تقاطع محدودی از زمان، آمریکا بنا به مقاصد سیاسی و یا اقتصادی و تجاری برای حل بحران در نظر گرفت از آن، ممکن است از قیمت های پایین نفت دفاع نماید، اما کاملاً مانده باید گفت که در درازمدت به شکل انتخاب ناپذیری به دنبال متعادل نمودن قیمت نفت می باشد و از قیمت های پایین دفاع نخواهد کرد زیرا دلایل فنی - اقتصادی ایجاب می نماید که برای انجام اکتشافات پر هزینه جدید (به طور سنتی به ازای هر بشکه نفت استخراجی باید دو بشکه نفت جدید کشف گردد) و از همه مهم تر قیمت تمام شده بسیار بالا برای منابع جایگزین از قبیل ماسه ها و شن های آغشته به نفت و انرژی خورشیدی و سایر انرژی ها و همچنین لزوم تعدد منابع انرژی به منظور رهایی از وابستگی صرف به یک منبع می باشد لذا قیمت نفت باید در سطحی قرار گیرد که جوابگوی هزینه ها باشد.

نکته دوم در مورد سؤال دوم یعنی خط مشی شوکان ها در تضعیف اوپک باید گفت که تحت هیچ شرایطی غرب و آمریکا مخالف اوپک نبوده اند، بلکه خواهان آن می باشند، زیرا بهترین محملی که می تواند افزایش قیمت نفت و تغییرات آن را (که به دلایل پیش گفته نیاز امروز آنهاست) کنترل نماید و مسئولیت آن را نیز به عهده اش گذارد؛ سازمان اوپک است اصولاً افزایش قیمت نفت نمی تواند کار یک کشور باشد و به مشارکت گروهی از کشورها نیازمند است. باید توجه داشت که آمریکایی ها همیشه به دنبال نفوذ در اوپک بوده اند. در مقطعی این نفوذ از طریق عربستان انجام می شد و اکنون نیز احتمالاً از طریق دیگر اعمال می گردد. شرکت وزیر نفت عراق - دکتر بحر العلوم - در جلسات اوپک، قطعاً بدون هماهنگی با آمریکایی ها نیست و به دلایل یاد شده، آنها نه تنها خواهان نابودی بلکه حتی به دنبال تضعیف اوپک هم نمی توانند باشند، هر چند که در تبلیغات رسانه ای آنها مآت زیادی به متوجه این سازمان می نمایند.

نکته سوم، نفرت عمومی مردم در سراسر منطقه خاور میانه - به خصوص در جهان عرب - بزرگ ترین خطری است که منافع آمریکایی ها را تهدید می نماید. باید توجه داشت که این نفرت سیال است و همچنان که امنیت جهان

باید گفت که تحت هیچ شرایطی غرب و آمریکا مخالف اوپک نبوده اند، بلکه خواهان آن می باشند، باید توجه داشت که آمریکایی ها همیشه به دنبال نفوذ در اوپک بوده اند. در مقطعی این نفوذ از طریق عربستان انجام می شد و اکنون نیز احتمالاً از طریق دیگر اعمال می گردد

هرچه زمان بگذرد، به دلیل محدودیت منابع زیرزمینی نفت، حاکمیت تولیدکننده بر بازار بیشتر خواهد شد

غرب را در منطقه تهدید می نماید، منافع آنها در کشورهای خودشان را نیز به مخاطره افکنده است.

هیئت حاکمه آمریکا موضوع نفرت عمومی را به خوبی دریافته و در شرایط کنونی تنها راه حفظ منافعش را کاهش نفرت عمومی از خود و پیوند مصلحتی با مردم منطقه از طریق ایجاد حکومت‌های لیبرال دموکراسی هم‌جهت با غرب تشخیص داده است. پروژه‌های آنها در منطقه تماماً در چارچوب همین هدف استراتژیک طراحی شده است. از جمله، اقدامات آمریکا در کشور عراق را باید در همین راستا ارزیابی نمود گرچه موضوع نفت می‌تواند یکی از انگیزه‌های فرعی باشد، اما باید توجه نمود که گرچه مسئله نفت بسیار مهم است، اما اهمیت آن در قیمت آن یا این که در اختیار چه کسی باشد نیست بلکه حفظ تداوم جریان انرژی اساس مسئله را تشکیل می‌دهد و از نظر آمریکا این امر نیز با کاهش نفرت عمومی تحقق می‌یابد.

نکته چهارم: در مقوله مخالفت نتوکان‌ها با مکانیسم عرضه و تقاضا و نظر آنها بر حاکمیت مصرف‌کنندگان، آنچه مسلم است این که دنیای مصرف‌کننده وابسته به نفت است و چنانچه در اثر پدیده‌هایی ناشی از اعتصابات، شورش و هرج و مرج، وقفه‌ای طولانی در صدور نفت به وجود آید، حیات آنها به خطر می‌افتد؛ لذا گرچه در مقاطعی ممکن است تولیدکنندگان ناچار به عرضه نفت در قیمت‌های بسیار پایین باشند، اما چنین امری قطعاً تداوم‌پذیر نخواهد بود؛ زیرا مصالح و منافع

مصرف‌کنندگان و تولیدکنندگان در قیمت‌های پایین تأمین نمی‌گردد. بنابراین موضع‌گیری در جهت حاکمیت مصرف‌کننده بر بازار نمی‌تواند جدی باشد و هر چه زمان بگذرد، به دلیل محدودیت منابع زیرزمینی نفت، حاکمیت تولیدکننده بر بازار بیشتر خواهد شد.

نکته پنجم: در مقوله خصوصی‌سازی در صنعت نفت، غربی‌ها و آمریکا به دنبال راهکاری هستند تا درآمدهای نفتی صرف سرمایه‌گذاری مجدد گردد تا از طریق رشد و توسعه کشورهای نفتی، ضمن ایجاد اشتغال، قدرت خرید مصرف‌کننده نیز افزایش یابد و از این طریق اهداف آنها در گسترش تجارت جهانی و توسعه بازار مصرف تأمین شود، زیرا مصرف‌کننده کالای غربی باید قدرت خرید داشته باشد.

البته آنها نمی‌خواهند پول نفت در اختیار دولت‌ها قرار گیرد تا صرف هزینه‌های جاری، نظامی و یا دیگر مخارجشان گردد، ولی این امر به معنای تأیید نظریه نویسنده مقاله درباره اهداف نتوکان‌ها از خصوصی‌سازی در صنعت نفت نمی‌باشد، بلکه هدف محوری و اصلی آنها افزایش قدرت خرید مصرف‌کننده (که عمدتاً در کشورهای نفت خیز قرار دارند) و تأمین و تضمین بازاری بزرگ و مطمئن به منظور جذب تولیدات غرب می‌باشد.



معرفی کتاب



معرفی مجله